

● ازجمله تقسیمات معمول و متعارف هنر، تقسیم آن به هنر مقدس، مذهبی، الهی، و هنر غیرمقدس، و دنیوی است. درباره خواسته، و ویژگی ها، عناصر هر یک از این دونوع متمایز هنر، و نیز نقاط اشتراک و افتراق آن دو، تحقیقات زیادی صورت گرفته و رساله های متعددی به رشته تحریر درآمده است. برخی از این رساله های تحقیقی به فارسی نیز برگردانده شده است.^۱ درمیان صاحب نظران و کارشناسان هنر اسلامی، متفکر مسلمان ایتالیایی، تیتوس بورکهارت Burkhardt از اعتبار و شهرتی کم نظیر برخوردار است. آراء او به جهت عمق و دقتی که در آنها ملحوظ است، همواره مورد توجه دست اندرکاران مسائل نظری هنر بوده است.

او از سالها پیش به پژوهش دامنه داری در سبکهای هنری مختلف و بخصوص شیوه های گوناگون هنر مذهبی اشتغال داشته و در کنار این بررسی ها، مطالعات عمیقی نیز در فرهنگهای مذهبی به عمل آورده و آشنائی گسترده ای با اندیشه های عرفانی در اسلام، مسیحیت، و آئین های هندو، بودایی و تائویی حاصل کرده است.

مجموعه دستاوردها و تجارب این سالهای طولانی کاوش و پژوهش در کتابها و مقالات متعددی که از سوی او به چاپ رسیده درج گردیده است.

کتاب اصول و شیوه های هنر مقدس در شرق و غرب که قسمتی از دیباچه آن در این شماره از فصلنامه ترجمه گردیده از آثار میانه عمر بورکهارت به شمار می رود. این اثر نخستین بار در ۱۹۵۸ در فرانسه به چاپ رسید و آنگاه به سال ۱۹۶۷ ترجمه انگلیسی آن منتشر گردید.

بورکهارت در این رساله به بررسی اصول و شیوه های هنرمقدس در پنج تمدن اسلامی، مسیحی، هندی، بودائی و تائویی می پردازد. دیباچه کتاب به تشریح نقش فرم در آثار مذهبی، ارتباط آن با سمبولیسم، و اهمیت سنت در فرهنگهای دینی اختصاص داده شده و در فصول بعد به اجمال کئی ترین خصوصیات هنرهای مقدس تمدن های پنجگانه سابق الذکر بازگوشده است.^۲ آشنائی با آراء متفکرانی نظیر بورکهارت با توجه به

تحولات اساسی و بنیادینی که در همه شئون اجتماعی و فرهنگی جامعه مسلمان ما به وقوع پیوسته است، برای همه هنرمندان و صاحب نظران امور هنری جمهوری اسلامی ضروری و حیاتی است. بدون شناختی عمیق و همه جانبه از وجوه و ابعاد و بنیادهای هنر دینی بطور کلی، و هنر اسلامی به نحو خاص، نباید انتظار انقلابی تکاملی را در فضای هنری این مرز و بوم داشت. امید است همه دست اندرکاران مسائل هنری با عنایت به این مهم، هر چه سریعتر به تکمیل مبادی نظری هنر اسلامی و روشن ساختن زوایای مختلف این میراث گرانبغا، همت گمارند.

صاحب این قلم امیدوار است به خواست خدا، در آینده ای نزدیک، ترجمه فصل سوم از کتاب هنر مقدس در شرق و غرب را که به تحلیل بنیادهای هنر اسلامی اختصاص دارد، به محضر خوانندگان گرامی فصلنامه هنر تقدیم کند.

ومن الله التوفیق وعلیه التکلان

۱- ازجمله این رساله ها می توان به کتاب تاریخ هنر اسلامی تألیف کریستین پرایس ترجمه مسعود رجب نیا، و مقاله خواندنی ارزشهای جاودان در اسلام نوشته بورکهارت ترجمه دکتر نصرالله پورجوادی در نشر دانش شماره پنجم سال دوم اشاره کرد.

۲- در این مقاله تنها قسمت های مربوط به هنر هندی، مسیحی، و اسلامی ترجمه گردیده است.

مهندس علی پایا

هنر مقدس در شرق و غرب

نویسندگان تاریخ هنراغلب به هنگام اطلاق مفهوم «هنرمقدس»^۱ به آن دسته از آثار هنری که موضوعی مذهبی دارند از این نکته که هنریش از هر امر دیگری بافرم^۲ (صورت) سروکار دارد، غفلت می ورزند. نمی توان یک اثر هنری را صرفاً بدانجهت که موضوعش^۳ از یک حقیقت مذهبی نشأت گرفته است، هنرمقدس نامید، زبان بیان (فرم) این اثر نیز می باید به نوبه خود از سرچشمه معنوی مشابهی بهره مند شده باشد.

آنچه گفته شد بهیچ روی در مورد هنرمقدس دوره رنسانس یادوره باروک^۴ صادق نیست چرا که اینگونه آثار تا آنجا که سبک^۵ مورد نظر است به هیچوجه از آثار هنری غیر مذهبی آن دو دوره قابل تمیز و تشخیص نیستند، نه موضوعاتی که آثار این دودوره از مذهب به وام گرفته اند، نه شوق و شور و احساسات عمیق مذهبی که به مدد آن، این آثار تأثیر و نفوذ خویش را در موارد مناسب تحصیل می کنند، و نه حتی کرامت و اصالت نفس که گهگاه در این آثار منعکس می گردد هیچیک برای اطلاق نام هنرمقدس به اینگونه آثار کفایت نمی کنند. هیچ هنری، شایسته دریافت صفت مقدس نیست مگر آنکه فرم و زبان بیان آن نیز نمایشگر مشخصه معنوی یک مذهب خاص باشد.

هر فرم هنری وسیله ای است برای بیان کیفیت خاصی از هستی. موضوع مذهبی یک اثر هنری ممکن است بکلی بازبان (فرم) آن اثر بی ارتباط و بیگانه باشد. این وضع بخوبی در هنر مسیحی از رنسانس به بعد دیده می شود، بر این اساس می توان آثاری را مشخص ساخت که ذاتاً غیر معنوی و دنیوی هستند ولی موضوع و دستمایه آنها امری معنوی و مقدس است. اما از سوی دیگر هیچ اثر هنری و مقدس وجود ندارد که از فرمی غیر معنوی بهره گرفته باشد، چرا که میان فرم و زبان بیان، با روح و محتوای اثر مماثلت و مشابهت کاملی وجود دارد. هرنگرش معنوی و روحانی به عالم، لامحاله زبان صوری خاصی را برای بیان خود پیدا خواهد کرد، اگر این زبان یافت نشد که نتیجه اش این خواهد بود که یک هنر به اصطلاح مقدس زبان بیان و فرم خود را از نوعی هنر غیر

مقدس به وام بگیرد دلیلش صرفاً می تواند این باشد که خود آن نگرش معنوی به امور، فاقد عمق و اصالت روحانی و معنوی بوده است.

بیهوده است که بخواهیم بر مبنای عمومیت و جهان شمول بودن عقاید راسخ مذهبی و یابادعوی آزادی روح در صدد توجیه سبک ناپایدار و متغیر یک هنر مذهبی برآئیم و بکوشیم تا از ویژگی نقص تعریف و عدم تعیین آن [به معنای عدم انطباق بر مقوله های هنری معین] دفاع کنیم. این نکته که روحانیت و معنویت فی نفسه مستقل از هر نوع فرم و زبان بیان است به هیچ روی مثبت این مدعانیست که می توان اینگونه حالات را با هر نوع فرم و صورتی ارائه و نمایش داد. فرم از طریق جوهره کیفی خود، جایگاهی ویژه را در نظم محسوس احراز می کند، درست نظیر مقامی که حقیقت، در نظم منطقی حائز است، و این همان معنای مفهوم یونانی ایدوس^۶ است. درست همانگونه که یک صورت ذهنی نظیر یک عقیده راسخ مذهبی می تواند- ولو در ابعاد محدود- برای ارائه یک حقیقت الهی کفایت کند، یک صورت (فرم) حسی نیز می تواند نمایشگر یک حقیقت یا واقعیت متعالی باشد که فراتر از سطح صور و مفاهیم حسی و ذهنی قرار دارد. بدین ترتیب هر هنر مقدسی بر نوعی معرفت (دانش) صورت^۷ و یا به عبارت دیگر نوعی سمبولیسم مضمردر صورت مبتنی است. می باید بخاطر داشت که یک نماد (سمبول) صرفاً علامتی قراردادی به شمار نمی آید. هر نماد نمونه ایده آل و مثل اعلای^۸ خود را به مدد یک قانون وجودشناسی^۹ معین به فضا ظهور می رساند، نماد به یک معنای خاص، امری است که آن نمونه اعلی را ارائه می دهد. به همین دلیل سمبولیسم سنتی^{۱۰}، هیچگاه خالی از زیبایی نیست: بر اساس جهان بینی معنوی و روحانی، زیبایی یک شیء، عبارتست از حاکی ماورا بودن حجابهای وجودی آن؛ هر هنر واقعی و شایسته نام هنر تنها از آن جهت زیباست که در ذات خود بیانگر حقیقتی متعالی است.

لزومی ندارد که هنرمند و یا صنعتگر چیره دستی که به خلق آثار هنری مقدس اشتغال دارد، از مضمون

قوانین الهی مضمحل در صورت و فرمها آگاه باشد، این امر نه ممکن است و نه مطلوب، او صرفاً می تواند از جنبه های معین و یا کاربردهای مشخصی از این قوانین، در محدوده قواعد هنر یافتن مورد استفاده خود، مطلع گردد، این قواعد او را قادر خواهند ساخت تا شمایی را رنگ آمیزی کند، و با ظرف مقدسی را پدید آورد و یا کتیبه ای را با خطی خوش سرشار از معنویت مذهبی خطاطی کند. اما تحقق این امور مستلزم آن نیست که او از معنای نهائی و باطنی نمادهائی که به کار می برد عمیقاً مطلع باشد. این سنت است که الگوهای مقدس و قواعد کار را منتقل می سازد و بدین وسیله صحت و اصالت معنوی صورت و فرمها را تضمین می کند.

سنت در درون خود، حامل نیروی غیبی است که در تمامی اجزاء و ابعاد یک تمدن منتشر می گردد و بر روی آنها تأثیر می گذارد و حتی آن دسته از هنرها و فنون را که متعلق بلاواسطه آنها، حاوی هیچ عنصر قدسی خاص نیست، نیز تعیین می بخشد. این نیرو، سبک خاص یک تمدن سنتی (مذهبی) را پدید می آورد، سبکی که مجال است برون از فضای آن تمدن خاص پدیدار شود و یا مورد تقلید قرار گیرد. اما در درون آن تمدن، صرفاً به مدد قدرت معنویتی که بدان حیات و حرکت می بخشد، تداوم می یابد.

یکی از قضاوت های نادرست در خصوص هنر که در روزگار ما شایع و رایج است، مخالفت با قواعد عام و عینی در هنر است، با این توجیه که وجود چنین قواعدی مانع از خلاقیت هنرمندان، هنرمندان می گردد. در واقع هیچ اثر هنری نیست که بتوان عنوان هنر سنتی (مذهبی) را بر آن اطلاق کرد و بنابراین آنرا «محدود و مقید» به اصول و ضوابط لایتغیر دانست، که لذت خلاقیت نفس آدمی را به بیان محسوس ترجمه نکند، حال آنکه هنر پیرو مذهب اصالت فرد صرف نظر از آثار تنی چند از هنرمندان نابغه که متأسفانه آثار ایشان نیز از روح معنوی خالی و تهی است مولد همه زشتی های بی پایان و مایوس کننده صورت و فرمهای بوده است که در زندگی روزمره مانع و تأثیر دارد.

یکی از شرایط اساسی حصول سعادت، دانستن این نکته است که هر عملی که از شخص سر میزند معنا و مثالی در عالم سرمد دارد، اما در روزگار ما چه کسی می تواند تمدنی را در نظر آورد که در آن این حقیقت مفروض و مسلم باشد که همه جلوه های متنوع فعالیت حیاتی در عالم اعلی به ظهور میرسد؟ در جامعه ای که روح مذهب در آن حکم فرماست، حتی حقیرترین افعال و اعمال در یک چنین خیر آسمانی شریک و سهیم میگردد (و در واقع همه فعالیتها به نیت بهره وری از این خیر جاودانی صورت میگیرد). بسیار مناسب است که در این مقام کلامی را که از خواننده ای دوره گرد در مراکش شنیدم نقل کنم. وقتی از او سوال کردم که چرا تاراش که نوای آن آوازهائی را که میخواند همراهی میکرد تنها دارای دورشته ست نه بیشتر، او پاسخ داد که افزودن یک رشته دیگر به رشته های قبلی عین رفض و خروج از شریعت است. زیرا وقتی حق تعالی روح آدم را خلق کرد، روح از پیوستن به کالبد امتناع کرد و در عوض همچون پرنده ای که به گرد قفس به پرواز در میآید در گرداگرد جسد به بال و پرزدن پرداخت. آنگاه حضرت حق به فرشتگان امر کرد تا بر روی دورشته تار که رشته های نروماده نامیده میشوند، نخمه ای آسمانی را تنم کنند و روح چنین پنداشت که این نخمه شگفت از درون آن کالبد بی جان بر میآید، پس به شوق آن صوت دلنشین به درون جسد رفت و در آن مأوا گرفت. درست به همین دلیل است که رشته های تارمن که رشته های نروماده نام دارند، برای به پرواز درآوردن روح از قفس تن کفایت میکنند و به رشته ثالثی نیاز ندارند.

این افسانه معنایی بس عمیقتر از آنچه که در ابتدا به ذهن متبادر میشود دارد، زیرا که به یک اعتبار این اسطوره زیبا، چکیده و عصاره همه آرای سنتی (مذهبی) است که در باره هنر مقدس ابراز شده است.

غرض غائی و نهائی هنر مقدس نه جلب احساسات و عواطف است و نه مبادله و انتقال برداشتها و تئورات، این هنر نظیر یک نماد است و بدین اعتبار وسایل ساده و اساسی را برای بیان مقصود خود کافی می بیند، این

هنر در هر حال نمی تواند چیزی بیشتر از یک بیان کنائی و استعاره‌ای باشد، که متعلقات واقعی آن و حقایق مورد اشاره اش، به وصف و بیان در نمی آیند و به بیان دیگر **یدرک و لا یوصف** هستند.

این هنر منشائی فوق بشری و ملکوتی دارد زیرا که مدلهای آن بیانگر و سازگو کننده واقعیاتی ماوراء فرماها و صور هستند. این هنر به بیانی شاعرانه، خلقت یعنی هنر الهی را به اجمال و اختصار شرح میدهد، و بدین سان ماهیت نمادین عالم را به نمایش میگذارد، و از این رهگذر، روح آدمی را از وابستگی و تعلق به واقعیات ناتمام و فانی رها میسازد.

منشاء آسمانی و ملکوتی هنر به نحوی صریح و آشکار در سنت هنری نمایان است مطابق نقل **آیتار یا برهما نا**^{۱۲} هر اثر هنری به مدد تقلید نمونه مورد نظار روی هنر **دواس**^{۱۳} به دست میآید. خواه این اثر هنری یک فیل سفالی باشد، یا یک شیئی مفرغی، یا یک قطعه پارچه، یا یک آویز طلا و یا یک قاطر بارکش.

دواس به عالم ملکوت مربوط است. افسانه‌های مسیحی برای برخی از تصاویر مربوط به معجزه‌ها که همین اندیشه را مجسم میسازند، منشائی ملکوتی و قدسی قائلند.

دواس چیزی جز فعالیت روح عالم و یاب عبارت دیگر به منصف ظهور رسیدن بی وقفه و مداوم اراده قادر متعال نیست. نظریه‌ای که در همه تمدنهای سنتی مشترک است اشعار دارد بر اینکه هنر مقدس می باید از هنر الهی الهام بگیرد و دنباله‌رو و مقلد آن باشد اما می باید توجه داشت که این سخن بدین معناییست که هنرمند می باید اثر کامل حق یعنی عالمی را که هم اینک در آن بسر میبریم الگوی خود قرار دهد و وظیفه خود را خلق عالمی نظیر آن تصور کند، یک چنین دعوی بی، چیزی جز گنده گوئی و لاف زنی محض و بارز نیست. ناتوار الیسم یا تقلید صرف طبیعت جائی در هنر مقدس ندارد.

آنچه که می باید تقلید شود و از آن روگرفت تهیه

گردد، شیوه‌ای است که روح عالم یا اراده حق بر اساس آن عمل میکنند. می باید قوانین آن نشئه کشف شود و سپس به قوانینی مناسب حال قلمرو محدود و مقیدی که آدمی در آن عمل میکند، یعنی عالم هنر، مبدل شود.

ایده هنر الهی در هیچ آئین سنتی (مذهبی) به اندازه آئین هنری از اهمیت برخوردار نیست زیرا در هنر هنری «هایا»^{۱۴} صرفاً قدرت اسرار آمیز و اعجاب انگیز الهی که به واسطه آن عالم خلق و ماسوی الله به وجود میآید، بطوریکه بر اساس یک چنین تلقی ثی «هایا» به منزله سرچشمه همه ثنویت‌ها و توهماتي جلوه گر میشود، نیست بلکه گذشته از آن هایا از جنبه مثبت عبارت است از هنر الهی که در پرتو آن تمام صور و اشکال و فرماها پدیدار میگردد. هایا در اصل چیزی بیش از امکان مضمردر امر نامحدود از برای محدود ساختن خویش بدینصورت که نامتناهی خویش را متعلق نظر و نگارش خود قرار می دهد نیست، بی آنکه نامحدودیت امر نامحدود از این رهگذر خدشه دار گردد و محدودیتی براو تحمیل شود.

بنابراین خدا، خود را در عالم کون ظاهر میسازد، در عین اینکه او خود را به معنای متعارف ظاهر نمیسازد بلکه او خود را بیان میکند و در همان حال، سکوت اختیار میکند.^{۱۵}

درست همانگونه که امر مطلق و نامتناهی از رهگذر هایای خود جنبه‌های معینی از وجود خود و یا امکانات معینی را که با خود همراه دارد، به منصف ظهور می رساند و تحقق میسازد، و بدانها بگونه‌ای متفاوت و متمایز تعین می بخشد، هنرمند نیز از طریق اثر هنری خویش جنبه‌های معینی از وجود خود را تحقق می بخشد: او این جنبه را از خود فراموشی افکند^{۱۶}، آنسان که گویی این ابعاد و جنبه‌ها، خارج از هستی غیر قابل انقسام و تجزیه ناپذیر او قرار دارند. این فرا افکنی به میزانی که منعکس کننده و نمایشگر عمق مخفی و ناپیدای وجود او باشد به همان نسبت به صورتی کاملاً نمادی و سمبولیک تجلی میکند و در همان حال هنرمند بیش از پیش از جدائی

و شکافی که میان فرم که به منزله بازتابنده و منعکس کننده جوهر و ماهیت اوست و آنچه که حقیقتاً ذات و ماهیت بی زمان و لایزال وی به شمار می‌آید، آگاه می‌شود. هنرمند خلاق از این حقیقت آگاه است: این فرم (نحوه بیان هنری) به من تعلق دارد و بیانگر حالی درون من است، اما من به نحوی نامتناهی فراتر از او هستم و ابعاد وجودیم گسترده‌تر از اوست، چرا که جوهر و ذات من، عالم و شناسنده است و این امری است که هیچ شکل و فرمی نمی‌تواند شاخص آن باشد. اما هنرمند در عین حال بر این حقیقت نیز وقوف دارد که این حق تعالی است که خویشش را از طریق اثر و جلوه می‌دهد و آشکار می‌سازد بطوریکه از یک منظر بالاتر، اثر هنری مافوق خود (نفس) ضعیف و جایز الخطای هنرمند قرار می‌گیرد.

در همین مقام، یعنی در مقام تحقق بخشیدن فرد به خویشش از طریق عینیت بخشیدن به خویش است که می‌توان مقایسه‌ای میان هنر الهی و هنر انسانی بعمل آورد. اگر قرار باشد این عینیت بخشیدن معنا و مفادی معنوی داشته باشد و صرف یک درونگرایی بی معنا و مبهم نباشد، وسایل و ابزار ارائه آن می‌باید از دیدگاهی ذاتی و جبلی نشأت بگیرد. به بیان دیگر کارانتخاب این ابزار نمی‌باید بر عهده من بیغلی یا خود حیوانی یا نفس اماره هنرمند باشد که منشاء همه نادانی‌ها و جهالت‌های فرد است و سبب می‌شود تا وسایل و ابزار، باری بهره‌جست و بدون امعان نظر بکار گرفته شود، بلکه این وسایل می‌باید از سنت یعنی از وحی «عینی» و رسمی اخذ شده باشد، و حیی که به هستی متعال که «خود» و «جان» همه موجودات است، تعلق دارد.

از دیدگاه الهیات مسیحی، خدا، به عالیترین معنای کلمه، «هنرمند» است. زیرا که او انسان را بر صورت خویش خلق کرده است (سفر پیدایش آیه ۲۷). و به علاوه چون این تصویر یعنی انسان تنها واجد نوعی شباهت و همسانی با مدل اصلی نیست بلکه در عین حال نوعی عدم شباهت نیمه مطلق نیز در آن ملحوظ است، ناگزیر نمی‌تواند در این عالم مخلّد و جاودان بماند.

تجلی خدادانسان به جهت هبوط آدم دچار وقفه گردید، آئینه وجود انسان مکدر شد، اما انسان هیچگاه نمی‌تواند بکلی از رحمت حق دور و محروم بماند. زیرا درهما نحال که مخلوق، مقهور و اسیر محدودیت و نقص خویش است، کمال الهی از سوی دیگر معروض هیچ نوع محدودیت و قیدی نیست، همین امر مدلول آن آیاتی است که بیان میدارد محدودیت‌های مذکور نمی‌توانند به منزله مانع و رادعی در راه کمال و فیاضیت الهی بشمار آیند، کمالی که به شکل محبت و عشقی بی پایان جلوه گر میشود. این نامحدودیت عشق و محبت الهی ایجاب میکند که خدای تعالی خود را به منزله کلمه سرمدی تعین بخشد و بدین عالم تنزل کند و خود را در قالب این تصویر فناپذیر - یعنی آدمی - تجلی سازد، و از این طریق زیبایی و جمال اصیل را بدان بازگرداند.

در مسیحیت، تصویر الهی در عالیترین شکل ظهور خود، صورت انسانی مسیح است بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که هنر مسیحی یک هدف بیشتر ندارد: تبدیل هیئت و تغییر صورت انسان، و جهانی که به انسان وابسته است، از طریق منتسب ساختن آندو به مسیح و سهم ساختن آنها در هستی او.

آنچه که در دیدگاه مسیحی درباره امور به مدد نوعی عشق به کلمه حلول کرده در عیسی مسیح فراچنگ می‌آید در جهان بینی اسلامی به گونه نوعی امر غیر مجسم و جهان شمول مطرح میشود. در اسلام، هنر الهی بر مبنای آیات قرآن که خدای مصور نام میدهد در وهله اول تجلی وحدت حق است در مقام زیبایی و نظم و ارتباط حیرت انگیز اجزاء عالم. وحدت، در هماهنگی میان کثرات، در نظم و انتظام امور و بالاخره در تعادل و توازن میان پدیدارها منعکس میگردد، زیبایی، فی نفس و واجد همه این جنبه‌هاست. از دیدگاه جهان بینی اسلامی اگر سیر و سلوکی استعلائی را از مبدأ زیبایی عالم آغاز کنیم، در نهایت به وحدت دست خواهیم یافت که همان مقام حکمت است. هنر اسلامی بر مبنای همین نگرش هنر را به حکمت پیوند می‌زنند در دیدگاه انسان مسلمان،

هنر بالضروره بر بنیاد حکمت و ماعرفت استوار است. غایت هنر عبارتست از مستعد ساختن عالم سخا کدان آدمی - از برای شرکت در نظمی که بنحومستقیم و بی واسطه وحدت الهی را آشکار و متجلی میسازد. هنر،

عالم را وضوح و روشنی می بخشد، و به روح مدد میرساند تا خود را از قید امور متکثره پیرامونش رها سازد و در مسیر صعودی استکمالیش بیاریدگر بسوی وحدت نامحدود صعود کند.

مقدس (Sacred) تمدن های سنتی به خلق ارزشهای غیر مقدس و دنیوی (Profane) پرداخت و ارتباط خود را با هر آنچه که ماورایی و قدسی و از عالم بالا بود، گست.

1-Sacred.

2- Subject

3- Form

۴- دوره باروک Baroque از ۱۵۵۰ میلادی

تا ۱۷۵۰ دوره ای در تاریخ هنر است که از مشخصات آن آزادی در طراحی، کثرت اشکال گوناگون، درهم بودن شیوه ترکیب عناصر هنری، استفاده از خطوط تزئینی و خمیده به عوض خطوط مستقیم، اصرار بر نمایش تجمل و شکوه و کاربرد مبالغه آمیز عناصر تزئینی در نقاشی و معماری است.

5- Style.

6- Profane

7- eidos

8- Science of Forms

9- Archtype

10- Ontological law

۱۱- سنت Tradition در سراسر این متن به معنای

آداب و رسوم و عادات رایج در جامعه و یا آنچه که از گذشتگان به ارث رسیده، نیست، بلکه به معنای آن حقایقی است که از جانب خداوند و عالم اعلیٰ به بشر رسیده است. به این معنا، سنت معادل دین در مفهوم وسیع گسترده این کلمه خواهد بود. نویسنده، در این متن میان دین و تمدن تفاوت قائل می شود. یکی تمدنهای سنتی (دینی) که به عقیده او عبارتند از تمدنهای اسلامی، مسیحی، هندی، تائویی و بودایی، و دیگری تمدن جدید غرب بعد از دوره قرون وسطی است. در این دوره است که تمدن غرب از مبانی دینی خود فاصله گرفت و به عوض ارزشهای

12- Aitareya Brahmana

13- devas

14- Maya

۱۵- می توان باندکی تسامح مضامین مشابهی را در این ابیات

عبرت پیدا کرد:

چون نور که از مهر جدا هست و جدا نیست
عالم همه آیات خدا هست و خدا نیست
ما پرتو حقیم و نه اوئیم و هم اوئیم
چون نور که از مهر جدا هست و جدا نیست
هر جا نگری جلوه گاه شاهد غیبی است
او را نتوان گفت، کجا هست و کجا نیست

-۱۶-

در اصل به معنای فرافکندن است و در اصطلاح روانشناسی یا فلسفی به معنای آنست که انسان حالات درونی یا ذهنی خود را به خارج از خود انتقال دهد و آنچه را که واقعاً در درون و باطن خود می گذرد به اموری در عالم خارج نسبت دهد و فی المثل بسان یک هنرمند آن را در قالب یک اثر هنری مجسم سازد.